

مقدمهٔ دبیر علمی همایش

از یک سو، با در نظر داشتن جمعیت دانش آموزی کشور که به طور متوسط هفته‌ای چهار ساعت به آموختن زبان (زبان فارسی در سطح مدارس ابتدایی و زبان فارسی و خارجی در سایر سطوح) می‌پردازند و تعداد معلمان و استادانی که به آموزش زبان مشغول‌اند، و از سوی دیگر، با توجه به تعداد دانشجویان رشته‌های زبانهای خارجی و استادان مربوط در دانشگاهها، بدیهی است که هزینه و وقت بسیاری (شاید بیشتر از هر رشتهٔ درسی دیگر) صرف آموزش زبان در کشور می‌شود. بر تمامی این هزینه‌ها، هزینهٔ کتابها و نوشت افزار مورد استفادهٔ دانشجویان و دانش آموزان را باید اضافه کرد. علی‌رغم همهٔ این هزینه‌ها، در وهلهٔ اول نگاهی گذرا به فنون و شیوه‌های آموزش زبان فارسی در کشور نشان می‌دهد که: الف) متون آموزشی زبان فارسی در مدارس ابتدایی سالهای سال است که تغییر چندانی به خود ندیده است؛

ب) متون آموزشی یکسانی برای آموزش زبان فارسی به کودکانی که دارای زبانهای مادری متفاوتی هستند استفاده می‌شود؛

ج) در تهیه متون آموزشی زبان فارسی مخصوصاً در کلاسهای سوم تا پنجم ابتدایی، از روش آموزشی خاصی پیروی نشده و متونی گاه ناهمگون در کنار هم قرار گرفته است؛
د) معلمان مربوط از دوره‌های آموزشی مربوط به آموزش زبان بی‌بهره بوده تنها بر اساس سلیقه‌های شخصی و آموخته‌هایشان (اگر نگوئیم بر اساس روشی که خود زبان فارسی را آموخته‌اند) به تدریس زبان می‌پردازند؛

ه) معلمان زبان فارسی شناختی علمی از موضوع درس خود ندارند. برخی از معلمان حتی با کلمهٔ زبان‌شناسی زبان فارسی آشنا نیستند. آنها تنها بر اساس شم زبان مادری و آموخته‌های دوران تحصیلی خود به تدریس زبان اشتغال دارند.

در وهلهٔ دوم، علی‌رغم تلاشهای بسیار زبان‌شناسان، به‌خصوص استادان محترم دانشگاههای کشور که در تحلیل و توصیف علمی زبان فارسی زحمات زیادی کشیده‌اند، زبان فارسی و زبان‌شناسی آن گونه که باید برای معلمان زبان فارسی و دانشجویان محترم شناخته شده نیست. آموزش زبان فارسی که زمانی جزو قلمرو استادان محترم ادبیات فارسی

محسوب می‌شد، اکنون در اختیار زبان‌شناسان محترم قرار گرفته است ولی معلوم نیست که:
الف) زبان‌شناسی تا چه حد به آموزش زبان می‌پردازد و اصولاً میان آموزش زبان و زبان‌شناسی ارتباطی هست یا آموزش زبان در قلمرو زبان‌شناسی کاربردی قرار می‌گیرد؟
ب) معلمانی که تا به حال حتی با کلمه زبان‌شناسی سروکار نداشته‌اند، چگونه باید از دستاوردهای زبان‌شناسی در آموزش زبان فارسی بهره بگیرند؟
ج) یافته‌های زبان‌شناسی فارسی تا چه حد می‌تواند در آموزش زبان فارسی کاربرد داشته باشد یا این کاربردهای احتمالی تاکنون چه وضعیتی داشته است؟
آموزش زبان انگلیسی و سایر زبانهای خارجی نیز با مشکلات و معضلاتی مشابه روبه‌رو بوده است:

الف) چرا بعد از صرف این همه وقت و هزینه، فرزندان ما از یادگیری زبان خارجی ناتوان‌اند؟

ب) چرا معلمان محترم زبان آموخته‌های خود را در کلاسهای تدریس به کار نمی‌بندند؟
ج) چرا روشهای آموزش زبانهای خارجی (انگلیسی، عربی، فرانسه و غیره) تا این اندازه متفاوت است؟ و اصولاً ارتباطی با یکدیگر ندارند؟

د) چرا آموزش زبانهای خارجی، به‌خصوص زبان انگلیسی، به تجارت بزرگی در کشور تبدیل شد به حدی که می‌تواند بعضی از اساتید محترم دانشگاه را نیز جذب کند ولی در مورد آثار احتمالی آن در جامعه بحث نمی‌شود و معلوم نیست که آیا صرف این همه وقت و هزینه بازتابهای علمی و تخصصی نیز داشته است؟

ه) چرا به تعداد مؤسسات آموزش زبان، روشهای آموزشی در کشور حاکم شده است؟ چرا نباید با توجه به شرایط کشور، روشها و اصولی موفق‌تر و سودمندتر برای آموزش زبانهای خارجی تدوین شود؟

یکی از دلایل مهم این همه ناهمگونی در آموزش زبان به طور کلی و زبانهای خارجی به صورت خاص، به تشخیص برگزارکنندگان «نخستین همایش زبان‌شناسی و آموزش زبان در ایران»، عدم ارتباط واقعی بین مجموعه این رشته‌ها در سطح دانشگاهها و جامعه است. به همین دلیل، اولین هدف برگزاری همایش گرد هم آوردن متخصصان و کارشناسان رشته‌های مختلف آموزش زبان و زبان‌شناسی و ایجاد نوعی رابطه نزدیک و علمی بین همه این افراد بود. حداقل بهره این کار، که برای اولین بار در ایران انجام می‌شد، آشنایی این افراد با یکدیگر و تبادل نظر در مورد موضوعات مطرح شده بود. همان‌گونه که از عنوان مقالات ارائه شده مشخص می‌شود استادان محترم رشته‌های مختلف می‌توانستند و

می‌توانند از دستاوردهای یکدیگر بهره‌ فراوانی ببرند.

کنار هم نهادن زبان‌شناسی از یک سو و آموزش زبان به طور عام از سوی دیگر یکی دیگر از اهداف این همایش بود. زبان‌شناسی کاربردی یا همان آموزش زبان (به اعتقاد بسیاری کارشناسان) از دامن زبان‌شناسی برخاسته و مدعی به کار بردن یافته‌های زبان‌شناسی در حوزه آموزش زبان است (یا دست کم تا این اواخر و چنین ادعایی وجود داشته). ولی متأسفانه این دو رشته سالهاست که در ایران از هم جدا شده و از دستاوردهای یکدیگر اطلاعات چندانی حاصل نکرده‌اند. نگاهی به مقالات زبان‌شناسی عرضه شده در این همایش نشان می‌دهد که هنوز هم می‌توان برای برخی از یافته‌های زبان‌شناسان، کاربردی در آموزش زبان یافت و زبان‌شناسان نیز می‌توانند از دستاوردهای متخصصان آموزش زبان بهره بگیرند.

در پایان، ذکر نکاتی درباره این مجموعه مقالات ضروری به نظر می‌رسد:

۱. تقسیم‌بندی مقالات بر اساس موضوع آنها کار چندان ساده‌ای نبود و با توجه به محتوای برخی مقالات، اساساً این امکان وجود نداشت که آنها را در یک طبقه موضوعی خاص قرار دهیم. لذا در تقدم و تأخر مقالات، تنها ترتیب الفبایی نام نویسندگان ملاک قرار گرفت.

۲. دبیرخانه همایش در محتوای مقالات پذیرفته شده تغییری اعمال نکرده و مسئولیت محتوای مقالات بر عهده نویسندگان آنهاست.

۳. سازمان مطالعه و تدوین (سمت)، که از محدود سازمانهایی است که به مسائل علوم انسانی در کشور اهتمام دارد، با تمام توان از برگزاری همایش و انتشار مقالات آن حمایت نمود. الطاف و مساعدتهای ریاست محترم این سازمان، جناب آقای دکتر احمد احمدی، معاونت پژوهشی، جناب آقای دکتر سید طه مرقاتی، و مدیر پژوهشی وقت، سرکار خانم شهره روغنی، زمینه‌ساز اصلی انتشار این مجموعه بوده است. توفیق این بزرگواران را از درگاه خداوند متعال خواستاریم.

ساماندهی اولیه این مجموعه بر عهده سرکار خانم میرزاپور بوده و از همکاران «سمت»، خانمها مریم جابر، آفاق عابدینی، فاطمه لشکری‌نژاد و آقایان محمود جوان و دکتر خلیل پروینی در فراهم‌آبی و انتشار این اثر سهمیم بوده‌اند. آقای مهدی احمدی نیز در برگزاری مصاحبه با جناب آقای دکتر یارمحمدی و تنظیم و ویرایش متن مصاحبه تلاش فراوانی کرده‌اند. از تمامی این عزیزان سپاس گزاریم و امیدواریم حاصل تلاش برگزارکنندگان و دست‌اندرکاران این همایش، مقبول صاحب‌نظران واقع شود و برای محققان و دانشجویان سودمند افتد.

رضا غفار ثمر

محمدرضا محمدی

گفتگوی «سمت» با دکتر لطف‌الله یارمحمدی

گفتگو کنندگان: دکتر ارسلان گل‌فام، دکتر رضا غفار ثمر، مهدی احمدی

سمت (گل‌فام): استاد! پیش از آنکه پرسشهای تخصصی را مطرح کنیم، اگر صلاح بدانید قدری درباره خودتان برایمان صحبت کنید. از گذشته علمی‌تان.

دکتر یارمحمدی: پدرم در آغاز مرا به مدارس قدیم فرستاد تا نهایتاً دروس حوزوی را بخوانم. بعد از مدت کوتاهی که مقدمات عربی و خط و قرآن را یاد گرفتم، به مدارس جدید رفتم. ابتدایی را تمام کردم و سه سال اول دبیرستان را در اراک گذراندم. در گلپایگان در دانش‌سرای مقدماتی برای آموزگاری دوره دیدم. در آن زمان کسانی که در دانش‌سرای مقدماتی رتبه اول می‌آوردند می‌توانستند به دانش‌سرای عالی تهران بروند و برای دبیری تربیت شوند. رتبه‌های اول دانش‌سراهای عالی هم به خارج اعزام می‌شدند. من در دانش‌سرای عالی لیسانس زبان انگلیسی گرفتم (آن وقتها دوره لیسانس سه سال بود). بعد برای ادامه تحصیل در رشته زبان و ادبیات انگلیسی به دانشگاه ایندیانا در امریکا رفتم. در آنجا یکی از استادانم که از مشاهیر هم بود مرا تشویق کرد که برای دکتری به رشته زبان‌شناسی بروم و بنابراین دکترای خود را در زبان‌شناسی گرفتم. حدود یکی دو سال در دانشگاه ایالتی نبراسکا تدریس کردم و چون مأمور به خدمت و دبیر دانش‌سرای عالی تهران بودم (آن وقتها استادیاری نبود) به دانش‌سرا برگشتم و بعد از شش ماه، به عنوان استادیار در زمان آقای دکتر صورتگر به دانشگاه تهران منتقل شدم.

سمت (غفار ثمر): حدوداً چه سالی؟

دکتر یارمحمدی: سال ۱۳۴۴ بود. بعد، دانشگاه شیراز که تأسیس شده بود می‌خواستند در آنجا همه چیز به زبان انگلیسی باشد. لذا دکتر صورتگر، گرچه چندان موافق نبود، گفت از من خواسته‌اند کسی را بفرستیم که کارشان را راه بیندازد. بنابراین من به شیراز رفتم و به جای یک سال، دو سال در آنجا ماندم و بعد یکی دو سالی به استخدام دانشگاه ایندیانا در آمدم و باز به شیراز برگشتم و پایگاهم شد دانشگاه شیراز. البته در این

مدت هم در قالب فرصت مطالعاتی یا دعوت، به دانشگاه‌های لندن، کارولینای شمالی و ایلینوی نیز رفته و تدریس و تحقیق کرده‌ام.

وقتی با مدرک دکترا به ایران بازگشتم گروه زبان‌شناسی به‌تازگی در دانشگاه تهران تأسیس شده بود و بیشتر گرایش باستانی هم داشت. من عضو گروه انگلیسی بودم و آقای دکتر محمد مقدم در گروه زبان‌شناسی درسی برای من گذاشت. البته من در دانشگاه تهران بیشتر در مسیر آموزش زبان قرار گرفته بودم و بقیه زبان‌شناسها هم که به ایران برمی‌گشتند همین کار را می‌کردند. من در کنفرانس زبان‌شناسی امسال اشاره کردم و طی نامه‌ای هم خطاب به رئیس هیئت مدیره انجمن زبان‌شناسی و معاون وزیر نوشته‌ام که اخیراً بعضیها می‌گویند زبان‌شناسها نباید زبان خارجی درس بدهند. این حرف درستی نیست. در تمام دنیا بسیاری از زبان‌شناسها پس از فراغت از تحصیل یک ممر معاششان آموزش زبان است. من هم وقتی به شیراز رفتم، هرچند یکی دو سال بعد فوق‌لیسانس زبان‌شناسی هم ایجاد کردیم، اما بیشتر درگیر آموزش زبان انگلیسی و احیاناً فارسی به خارجی‌ان و تهیه مواد درسی (materials development) و به‌خصوص زبان‌شناسی مقابله‌ای شدیم و البته زبان‌شناسی مقابله‌ای در آن زمان رونق فراوانی هم داشت. به این ترتیب نیمی از کارم آموزش زبان شد و نیم دیگر زبان‌شناسی؛ تا اینکه بحمدالله رشته‌های زبان‌شناسی در دانشگاه‌های کشور کم‌کم نضج گرفت و توانستم در رشته مورد علاقه‌ام قرار بگیرم و الآن هم چهار پنج سالی است که روی آورده‌ام به «گفتمان‌شناسی انتقادی (CDA)» و مقالاتی هم در این زمینه نوشته‌ام و کتابی هم در «گفتمان‌شناسی» برای «سمت» در دست تألیف دارم که قرار است بخشی از آن به «گفتمان‌شناسی انتقادی» پردازد.

سمت (احمدی): پس برای خواندن «ادبیات انگلیسی» به ایندیانا تشریف برده بودید. آیا مدرک کارشناسی ارشد خود را هم در این رشته گرفتید؟

دکتر یارمحمدی: بله. مدرک کارشناسی ارشد من در رشته زبان و ادبیات انگلیسی است و دکتری در زبان‌شناسی. اتفاقاً حال که پرسیدید باید بگویم که در بحث از تعلیم و تربیت، همیشه سه هدف اصلی را مطرح می‌کنیم: معرفتی (cognitive)، کاربردی (psychomotor) و عاطفی (affective). اولی آموزش معرفت و معلوماتی است به دانش‌آموز یا دانشجو؛ دوم این است که از این معلومات بتواند استفاده کند (یعنی جنبه کاربردی آموزش) و سومی جنبه عاطفی است که در کشور ما سابق بر این پررنگ‌تر بوده و امروزه بسیار ضعیف شده است. به طور مثال، من خود از یکی از استادان شنیدم که در جلسه اول

به دانشجویان تازه‌وارد می‌گفت مگر رشته قحط بود که آمیدید به «زبان انگلیسی»! قرار است به کجا برسید؟ تازه خیلی پیشرفت کنید می‌شوید مثل من! این نوع برخورد تمام آرزوها و امیال دانشجو را نابود می‌کند! اگر کسی به رشته‌اش علاقه ندارد لااقل نباید معلم آن رشته بشود. منظور از جنبه عاطفی این است که معلم باید خود الگو باشد و شاگرد را هم به خود و هم به رشته جذب کند. من زمانی که در ایندیانا زبان و ادبیات انگلیسی می‌خواندم (در دوره کارشناسی ارشد) قرار شد دو سه درس زبان‌شناسی نیز بگذرانم. استاد زبان‌شناسی ما پروفیسور وایت‌هال (ویراستار یکی از واژه‌نامه‌های وبستر) بود. در آنجا اساتید دانشجویان را به اسم کوچکشان صدا می‌زدند. پروفیسور وایت‌هال اسم کوچک مرا پرسید و من گفتم پدر و مادرم به من می‌گویند «لطفی». او هر چه تلاش کرد همین را هم نتوانست بگوید و مرا با نام «لاتسی» صدا می‌زد. مدتی که گذشت و امتحان یکی از دروس زبان‌شناسی را هم دادیم، یک روز وایت‌هال بعد از کلاس گفت «لاتسی بیا اتاق من». رفتم و او گفت: «من تشخیص داده‌ام که تو بیشتر به درد زبان‌شناسی می‌خوری تا ادبیات». این در حالی بود که او اهل ادبیات هم بود و شعر هم می‌گفت و به ما کاربرد زبان‌شناسی در آموزش زبان را یاد می‌داد. خلاصه به من گفت که برای دوره دکتری به زبان‌شناسی بروم. گفتم من دانشجوی دولتی هستم و بورس دولت را می‌گیرم و آخر هر ترم از دانشگاه نامه به دفتر سرپرستی دانشجویان ایرانی در امریکا می‌رود و اگر رشته‌ام را تغییر دهم بورسم را قطع می‌کنند. بعد از یک هفته مرا دید و گفت من پرونده تو را خوب مطالعه کرده‌ام و دیده‌ام که در نامه‌ای که دانشگاه به سرپرستی می‌فرستد فقط می‌نویسند که این دانشجو در این ترم به صورت تمام وقت ثبت‌نام کرده و درس می‌خواند و دیگر نمی‌نویسند که چه واحدهایی گرفته‌ای و شیمی می‌خوانی یا فیزیک یا انگلیسی! بنابراین مشکلی نیست و اگر هم زمانی بورس تو را قطع کردند من خود از محل بودجه تحقیقاتی‌ام هزینه تحصیل تو را می‌دهم. من این مرد را هیچ وقت فراموش نمی‌کنم. ببینید اساتید در آنجا چه قدر به فکر دانشجو هستند و تأمل می‌کنند که هر کدام به درد چه رشته‌ای می‌خورند. این همان جنبه عاطفی آموزش است. تأثیری که استاد در روحیه دانشجو می‌گذارد واقعاً فراوان و ماندگار است. رفتن من به رشته زبان‌شناسی مدیون آن استاد بود و الآن هم کاملاً راضی‌ام و از رشته خودم لذت می‌برم و فکر می‌کنم خوب تشخیص داده بود. بعدها هم ارتباط ما همچنان برقرار ماند و او مرتب حال مرا می‌پرسید.

سمت (احمدی): در دوره دکتری زبان‌شناسی، اساتید و همشاگردیهایتان چه

کسانی بودند و گرایش نظری و محتوایی غالب در آنجا چه بود؟

دکتر یارمحمدی: آن وقتها اوج ساخت‌گرایی (در امریکا) بود و زبان‌شناسان مطرح افرادی مانند هاکت و بلومفیلد بودند و تازه سر و صدای چامسکی بلند شده بود. *ساختهای نحوی چامسکی* را اصلاً در امریکا چاپ نکردند و او آن را به انتشارات Mouton (در اروپا) داد. البته چامسکی شاگرد هریس بود و هریس از اساتید مطرح و مشهور و برجسته پنیسلوانیا؛ و این در شهرت یافتن چامسکی بی‌تأثیر نبود. بعد هم کارهای رابرت لیز (استاد بنام و ذی‌نفوذ دانشگاه ایلینوی) و از آن جمله *The Grammar of English Nominalizations* (که بر مبنای *ساختهای نحوی چامسکی* نوشت) [در اشتهار چامسکی مؤثر واقع شد]. به خاطر دارم که در اواخر تحصیلم بود که از چامسکی دعوت کردند بیاید در ایندیانا سخنرانی کند. آن قدر شلوغ شد که حتی در خیابان هم بلندگو گذاشته بودند و همه می‌پرسیدند که این جوان کیست. در ترم آخر هم آندریاس کوتسوداس که می‌گفتند شاگرد چامسکی است (و کتاب تمرین خوبی هم برای *ساختهای نحوی* او تدوین کرده بود) در ایندیانا کلاس دستور گشتاری گذاشته بود و من سر کلاس او به عنوان مستمع آزاد حضور یافتم. بعد دانشگاه ایندیانا او را اخراج کرد که چرا دستور گشتاری آموزش می‌دهی و او هم رفت تگزاس. بعد از یکی دو سالی این گرایش رونق گرفت و من دیگر به ایران آمدم. دو سال بعد به عنوان استاد به دانشگاه ایندیانا باز گشتم و دیدم درسهای گشتاری گذاشته‌اند و من هم سر کلاسهای هاوس هولدر رفتم و فهمیدم که چه می‌گذرد. پس از مراجعت به ایران، تدریس مدل Aspects را شروع کردم که البته در دانشگاههای ایران هنوز شناخته شده نبود و برخی رفته بودند علیه من اعتراض کرده بودند که فلانی به جای زبان، ریاضیات درس می‌دهد!

از استادان معروف ایندیانا هاوس هولدر بود که من رساله دکتری‌ام را با او گرفتم. دانشجوی ایرانی دیگری آن وقت در گروه زبان‌شناسی دانشگاه ایندیانا نبود ولی از دانشجویان عرب با سلمان العانی، زبان‌شناس معروف عرب، هم‌دوره بودیم و همچنین با آقای جُوَیده از فلسطین که بعدها در ایندیانا منصبی یافت و از من نیز دعوت کرد که یک سالی در آنجا تدریس کنم.

سمت (احمدی): پایان‌نامه دکتری و حوزه علاقه شخصی شما چه بود؟

دکتر یارمحمدی: رساله دکتری من در زبان‌شناسی مقابله‌ای است. چون فکر می‌کردم حال بخوادم این مطالب محض زبان‌شناسی را به ایران ببرم چه می‌شود؟! لذا به

پیشنهاد هاوس هولدر زبان فارسی و انگلیسی را با هم مقایسه کردم که این کار آن وقت کاملاً رایج بود.

سمت (غفار ثمر): این مقایسه آموزشی بود یا صرفاً زبان‌شناختی؟

دکتر یارمحمدی: زبان‌شناختی.

سمت (گلغام): آقای دکتر یارمحمدی جزء نسلی بودند که باید زبان‌شناسی علمی

را برای اولین بار در ایران معرفی می‌کردند و این کار دشواری بوده است.

دکتر یارمحمدی: خوشحالم که هر وقت مطلب علمی جدیدی یافته‌ام سعی

کرده‌ام آن را وارد جامعه دانشگاهی کشور کنم هر چند که سختی داشته باشد؛ و خدا را از این باب سپاس گزارم. البته اینکه چه قدر در این کار موفق بوده‌ام بحث دیگری است و دیگران باید قضاوت کنند. آن زمان که از ایندیانا به شیراز برگشتم تدریس مکاتب جدید و آراء چامسکی را آغاز کردم و توجه داشته باشید که دوره‌های فوق‌لیسانس بیست سال پیش از آنکه در تهران و جاهای دیگر تأسیس شود در دانشگاه شیراز برقرار شده بود. مباحثی مانند «کاربردشناسی زبان»، «گفتمان‌شناسی» و «گفتمان‌شناسی انتقادی» را هم زمانی شروع کردم که در ایران چندان مطرح نبودند.

سمت (احمدی): آیا گرایش شما به زبان‌شناسی مقابله‌ای (در دانشگاه ایندیانا)

صرفاً تحت تأثیر جو غالب آن دانشگاه بود یا اهداف آموزش زبان را هم مد نظر داشتید؟

دکتر یارمحمدی: نه تنها در ایندیانا، بلکه جو کلی در امریکا زبان‌شناسی مقابله‌ای

بود و اغلب بزرگان زبان‌شناسی مانند فریز و لادو و امثال ایشان به زبان‌شناسی مقابله‌ای گرایش داشتند. ضمناً، این نکته هم بود که آن موقع در امریکا هر کس روی زبانهای نامأنوس (odd languages) (به قول خودشان)، مثل زبانهای افریقایی، پشتو و ...، کار می‌کرد بورس می‌گرفت. من خودم دو سه تابستان رفتم روی زبان ناواهو تحقیق کردم و هر بار پانصد دلار به عنوان بورس گرفتم. در آن زمان در امریکا می‌خواستند زبانهای نامأنوس را هر چه سریع‌تر بررسی کنند و مطالعات صرف و واج‌شناسی و گویش‌شناسی و نیز زبان‌شناسی مقابله‌ای بیشتر مد نظر بود (و «نحو» هنوز این قدر اهمیت نیافته بود) و موقعی بود که کلاسهای آموزش نیروهای نظامی رواج داشت؛ جو کلی این بود و در مشورت با استاد (برای انتخاب مسیر کاری) طبیعی بود که او هم وظیفه خود بداند که دانشجو را به سمت مد روز هدایت کند. کار من یک مقدار مقابله‌ صوت‌شناختی (آکوستیکی) فارسی و انگلیسی (به صورت آزمایشگاهی) بود و مقداری هم مقابله‌ نحوی

آنها در قالب سیستم پایک.

سمت (احمدی): پس علت انتخاب این موضوع آن نبود که در بازگشت به ایران

در آموزش زبان به کارتان بیاید؟

دکتر یارمحمدی: حال درست به یاد نمی‌آورم که آن موقع اینجا را هم مد نظر داشتم یا خیر، ولی نهایتاً در اینجا هم آن مطالعات بسیار سودمند افتاد و وقتی در شیراز تهیه مواد درسی را در مقیاس بزرگ آغاز کردیم و سیستم بسندگی (proficiency) را راه انداختیم، آن تحقیقات مربوط به پایان‌نامه‌ام خیلی کارساز بود و از آن استفاده فراوان بردم.

سمت (غفار ثمر): آقای دکتر! آیا می‌توان گفت رابطه نزدیک زبان‌شناسی به عنوان

یک علم جدید و آموزش زبان با مفهوم applied linguistics از همان موقع شروع شد؟ (همان زمانی که شما در ایندیانا مشغول تحصیل بودید؟)

دکتر یارمحمدی: می‌دانید که آموزش زبان دوم از دل زبان‌شناسی و گروه‌های

زبان‌شناسی بیرون آمد. از جامعه‌شناسی یا روان‌شناسی که زاده نشد! خاستگاه آموزش زبان دوم امروزی در گروه‌های زبان‌شناسی است. بزرگانی چون فریز و لادو و امثال ایشان اصالتاً زبان‌شناس بودند. در آن زمان تحصیل من، سخن گفتن از زبان‌شناسی کاربردی (app. ling.) تازه باب شده بود؛ مثلاً یکی از افرادی که در کمیته داوری رساله من بود والدمن فرانسوی بود که هم زبان فرانسه درس می‌داد و هم زبان‌شناسی. او به ما می‌گفت که تحلیل مقابله‌ای را باید نوعی زبان‌شناسی کاربردی به شمار بیاوریم. عنوان applied linguistics از همان وقتها به گوش می‌خورد. کم‌کم با همت ویدوسن و دیگران به صورت رشته مشخصی در آمد. البته ویدوسن آن را دو بخش جدای applied linguistics (زبان‌شناسی کاربردی) و applied linguistics (زبان‌شناسی کاربردی) می‌دانست و ما معمولاً لفظ زبان‌شناسی کاربردی را به هر دو حوزه اطلاق می‌کنیم با تسامح. به هر حال، گفتند برای نظریه‌های موجود واسطه‌ای (mediation) نیز لازم است که آنها را برای معلم زبان قابل استفاده کند و نتیجه حاصل از این واسطه‌گری را «زبان‌شناسی کاربردی» نامیدند. بله؛ تقریباً بعد از اوج گرفتن زبان‌شناسی مقابله‌ای، رفته‌رفته زبان‌شناسی کاربردی هم ظهور کرد. در اوایل دهه هفتاد که به دانشگاه ایلینوی برای تدریس رفتم، یامونا کچرو زبان‌شناسی کاربردی درس می‌داد و دیدم ذیل این عنوان، ترجمه، آموزش زبان، انواع تهیه مواد درسی و برنامه‌ریزی درسی (syllabus design) را درس می‌دهند تازه این وجه گسترده زبان‌شناسی کاربردی (به قول خودش) نبود. وجه گسترده آن رشته‌هایی

چون زبان‌شناسی اجتماعی، روان‌شناسی زبان، سبک‌شناسی و غیره را نیز امروزه دربر می‌گیرد. بله؛ جواب شما این است که از همان وقتها این رابطه شکل گرفت. البته در آغاز (منظورم اوایل دهه شصت است) کمتر عنوان applied linguistics را به کار می‌بردند.

سمت (غفار ثمر): بعضی می‌گویند زمانی که زبان‌شناسی مقابله‌ای گرایش غالب در زبان‌شناسی بود و به موازات آن تحلیل مقابله‌ای هم در آموزش زبان دوم خارجی رواج داشت، دو حوزه زبان‌شناسی و آموزش زبان با هم پیوند محکمی داشتند. ولی از اواخر دهه شصت و اوایل دهه هفتاد که تحلیل مقابله‌ای تقریباً به بن‌بست رسید، رابطه زبان‌شناسی و آموزش زبان قطع شد و آموزش زبان رشته مستقلی گردید و اکنون دیگر نیازی به زبان‌شناسی ندارد. آیا واقعاً همین‌طور است؟

دکتر یارمحمدی: اولاً تحلیل مقابله‌ای هیچ‌گاه با بن‌بست مواجه نشد. مدت ده سالی در امریکا گویی کمی از مد افتاد. من خودم در سال ۱۹۸۳ در دانشگاه ایلینوی در دوره دکتری درس زبان‌شناسی مقابله‌ای تدریس می‌کردم. اما در اروپا هرگز چنین نشد و به‌خصوص در اروپای شرقی زبان‌شناسی مقابله‌ای هیچ‌گاه اهمیت خود را از دست نداد. نظریه‌ها هرچه می‌خواهند بگویند، اما واقعیت این است که نمی‌توان منکر شد که زبان اول در شکل و وضع زبان دوم یا خارجی تأثیر دارد. البته ممکن است در سطوح مختلف زبان‌آموزی و یا بسته به شیوه یادگیری زبان دوم، میزان تأثیر زبان مادری تغییر کند اما بالاخره هست وقتی آذریها یا کردها فارسی صحبت می‌کنند می‌فهمیم که آذری یا کُردند. به خاطر دارم در کلاس پایک، گفته‌های «انگلیسی» اهالی زبانهای مختلف (حدوداً پنجاه یا شصت ملیت یا زبان) را روی نوار ضبط کرده بودند و به دانشجویان می‌گفتند گوش کنید و بگویید زبان مادری کسی که دارد انگلیسی صحبت می‌کند چیست؛ و من به خوبی می‌فهمیدم آنکه زبان مادری‌اش فارسی است کدام است و یا کدام یک زبان مادری‌شان عربی یا ترکی است.

اما پاسخ سؤال اخیر شما منفی است؛ یعنی من به جدایی این دو رشته قائل نیستم. اگر ما به تاریخ خودمان در دوره اسلامی نگاه کنیم، می‌بینیم کارهایی که الخلیل و سیبویه و زمخشری و دیگران انجام دادند در واقع زبان‌شناسی و دستور بود اما می‌خواستند به کمک آن قرآن را یاد بدهند. مثلاً تجوید در واقع واج‌شناسی قرآن است و می‌خواستند با آن، زبان عربی را - که برای غیرعرب‌زبانان، زبان خارجی به حساب می‌آمد - بهتر آموزش دهند. در مورد زبانهای هندی و یونانی هم همین‌طور است و در تاریخ عموماً آنهایی که

زبان‌شناسی کار کرده‌اند، به نوعی آموزش زبان را هم مد نظر داشته‌اند.

نکته دیگر اینکه شما وقتی فیزیک، شیمی یا هر علم دیگر را تدریس می‌کنید از گونه‌ای خاص از زبان فارسی یا زبان اصطلاحی ویژه‌ای استفاده می‌کنید. در آموزش زبان هم - خواه زبان اول در مدارس و خواه زبان دوم - زبانی خاص را برای تدریس زبان به کار می‌گیرید که به آن زبان خاص «فرازبان» یا metalanguage می‌گوییم. حال اگر این فرازبان را که ناظر بر مفاهیم «زبان‌شناسی» است کنار بگذارید چگونه می‌خواهید زبان را تعلیم دهید؟ مگر می‌شود بدون استفاده از اصطلاحات و مفاهیمی مانند «فعل»، «اسم»، «حرف اضافه» و حتی «گشتار» (که امروزه در تحلیل خطا و برنامه‌ریزی درسی هم با آن سروکار داریم) زبان را آموزش داد؟ و اینها همه مفاهیم زبان‌شناختی است. بله؛ یک زمان شما به خردسالان درس زبان می‌دهید، در آن صورت، جملات و الگوهای را می‌گویید و آنها هم طوطی‌وار تکرار می‌کنند. اما برای بزرگسالان وضعیت متفاوت است. در ضمن، شما زبان‌شناسی را هم فقط به نحو و واج‌شناسی و دستور منحصر نکنید. زبان‌شناسی کلان (macrolinguistics) را در نظر بگیرید؛ یعنی «گفتمان‌شناسی»، «زبان‌شناسی اجتماعی» و کلاً «زبان در بافت» (language in context) و «زبان در کاربرد» (language in use) را هم موضوع زبان‌شناسی بدانید. من نمی‌دانم چطور می‌شود همه موضوعات زبانی را درس داد ولی از اصطلاحات و مفاهیم زبان‌شناسی استفاده نکرد. مثلاً وقتی تمرین (drill) درست می‌کنیم می‌گوییم این transformation drill است و این structural drill. یا وقتی برنامه‌ریزی درسی می‌کنیم می‌گوییم این functional syllabus است و این notional syllabus؛ حتی اصطلاحاتی مانند communicative هم مفاهیم گفتمان‌شناسی و زبان‌شناسی اجتماعی و کلاً زبان‌شناسی کلان را در خود دارد. تهیه مواد درسی در آموزش زبان بدون استفاده از مفاهیم زبان‌شناسی برای من قابل تصور نیست. البته در اینجا بیشتر بر مبنای تجارب شخصی‌ام سخن می‌گویم و با نظریه‌ها کاری ندارم.

سمت (گلفام): فرمایش شما را می‌توان این‌گونه نیز بیان کرد: بدون داشتن درک صحیحی از یک پدیده آموزش آن ممکن نیست.

دکتر یارمحمدی: بله؛ این که من گفتم به کمک یک فرازبان، زبان را آموزش می‌دهیم متضمن همین نکته است. وقتی بخواهید بفهمید این فرازبان چیست، مجموعه‌ای از مفاهیم مطرح می‌شود که غالباً زبان‌شناختی هستند و نمی‌توان آنها را در آموزش زبان به کار نگرفت و فقط به زبان آموز تمرین داد.

البته قبول دارم که در آموزش زبان فقط زبان‌شناسی مطرح نیست، فن آموزش (pedagogy) و جنبه‌های یادگیری و مسائل اجتماعی و مسائل دیگر نیز مطرح است؛ ولی به نظرم با وجود تمام مطالبی که در آموزش زبان دوم صورت نظریه هم به خود گرفته و با وجود یافته‌های جدید درباره چگونگی فراگیری زبان، باز هم نمی‌توان بدون اطلاعات زبان‌شناختی به طرف آموزش زبان رفت.

سمت (غفار ثمر): آقای دکتر! با توجه به این مفهوم، آیا فکر می‌کنید زبان‌شناسی کاربردی امروزه همان مفهومی را دارد که دهه پنجاه و شصت داشته؟
دکتر یارمحمدی: خیر. عرض کردم الآن موضوعاتی مانند «گفتمان‌شناسی انتقادی»، «زبان‌شناسی اجتماعی»، «روان‌شناسی زبان» و «سبک‌شناسی» هم همگی ذیل «زبان‌شناسی کاربردی» قرار می‌گیرند.

سمت (غفار ثمر): اصلاً تعریف خود زبان‌شناسی کاربردی چیست؟
دکتر یارمحمدی: زبان‌شناسی کاربردی یعنی زبان‌شناسی در بافت: linguistics in context. یعنی به کارگیری زبان‌شناسی در یک بافت و یا به منظوری مشخص؛ حال این بافت و منظور و موضوع ممکن است آموزش زبان باشد، ممکن است ترجمه باشد، برنامه‌ریزی درسی باشد یا هر چیزی که به کار آموزش می‌آید. هر بهره‌گیری از زبان‌شناسی برای هدفی خاص مصداقی از زبان‌شناسی کاربردی است. البته مشکلی هم از نظر تعریف در اینجا پیدا شده است که هر کدام از این زیرمقوله‌ها، مثلاً زبان‌شناسی اجتماعی، برای خود مبانی نظری و کاربردی مضاعفی پیدا کرده‌اند. ولی در هر حال در قالب زبان‌شناسی کاربردی قرار می‌گیرند.

سمت (غفار ثمر): یکی از اهداف «همایش زبان و زبان‌شناسی» در دانشگاه تربیت مدرس این بود که افراد را از دو حوزه آموزش زبان و زبان‌شناسی در کنار هم جمع کند تا قدری به یکدیگر نزدیک‌تر شوند. الآن به نظر می‌آید که در جامعه دانشگاهی ما این دو گروه در حال دور شدن از هم هستند. آموزش زبانها ادعای استقلال دارند و زبان‌شناسیها ادعای پدری. این حرفها باعث دوری این دو گروه شده. نظر شما درباره وضعیت فعلی ارتباط زبان‌شناسی و آموزش زبان در ایران چیست؟

دکتر یارمحمدی: فکر می‌کنم در این ماجرا مسائل غیرعلمی و شخصی در کار باشد. به هر حال از نظر من هر دو حوزه به هم نیاز دارند و باید با هم کار کنند. البته زبان‌شناسی بسیار گسترده است. از لهجه‌شناسی و واژگان‌نگاری تا بررسی زبان اول و زبان

دوم و مطالعات نظری محض را دربر می گیرد. بین تئوری و عمل هم همیشه فاصله و شکافی هست. مثلاً الآن بین کمینه گرایی (minimalism) و آموزش زبان فاصله فراوانی است. این فاصله‌ها در گذشته هم بوده اما متخصصان زبان‌شناسی کاربردی واسطه شدند که این مفاهیم به گونه‌ای در آید که به کار آموزش زبان بیاید.

سمت (غفار ثمر): الآن بسیاری از متخصصان زبان‌شناسی کاربردی در ایران رسالت خود را پر کردن این شکاف میان نظریه و عمل نمی‌دانند؛ یعنی مثلاً به جای پرداختن به اصول و پارامترهای چامسکی (که کاربرد زیادی هم در آموزش زبان دارد)، بر روی راهبردها و سبکهای یادگیری کار می‌کنند و عنایتی به پر کردن آن فاصله ندارند.

دکتر یارمحمدی: اگر زبان‌شناسی کلان را در نظر بگیریم و جامع‌تر بیندیشیم چاره‌ای جز کار کردن در این محدوده ندارند. البته ممکن است یک گرایش را خیلی نظری و ریاضی‌وار احساس کنند و کمتر سراغش بروند و دیگری را ملموس‌تر و در نتیجه مطلوب‌تر ببینند. الآن وابستگی آموزش زبان بیشتر به زبان‌شناسی نقش‌گراست و نباید گفت اینها زبان‌شناسی را به کل رها کرده‌اند. چامسکی می‌گوید آنچه می‌گویم به کار آموزش زبان نمی‌آید و هیلیدی می‌گوید هر چه می‌گویم در آموزش زبان هم به کار می‌آید! و واقعاً هم زبان‌شناسی هیلیدی چنین است. بنابراین باید گفت در زبان‌شناسی شاخه‌های متعددی داریم که برخی به کاربرد نزدیک‌تر شده‌اند و متخصصان زبان‌شناسی کاربردی از آنها استفاده بیشتری کرده‌اند و از برخی شاخه‌های دیگر استفاده نکرده‌اند و البته استفاده نکردن ایشان دلیل بر بی‌حاصلی و بیهودگی آن شاخه‌ها نیست، بلکه باید برای تقریب آنها به حوزه عمل واسطه‌های لازم را فراهم کرد. توجه داشته‌اید که همین سازمان سمت کتابی از خود بنده و آقای پوراعتدال چاپ کرده است که در آن در چهارچوب گشتاری (به دنباله دیکرسن) آموزش تلفظ زبان انگلیسی به‌خصوص تکیه را مطرح کرده‌ایم و کتابی درسی است. این هم کاربرد شیوه چامسکی و هله در تدریس است.

البته فکر می‌کنم چون زبان‌شناسی نقش‌گرا با عینیت و ملموسات بیشتر سروکار دارد آموزش زبانها بیشتر به آن گرایش پیدا کرده‌اند و مباحثی مانند توانش ارتباطی (communicative competence)، آموزش زبان به روش ارتباطی (communicative language teaching) و آموزش بی‌روش زبان (no-method teaching) با زبان‌شناسی نقش‌گرا قرابت بیشتری دارد تا با مثلاً برنامه کمینه‌گرا! نکته‌ای را هم بد نیست اضافه کنم که مثلاً ترجمه ماشینی و یا زبان‌شناسی رایانه‌ای (که زبان‌شناسی کاربردی

هستند) با زبان‌شناسی صورت‌گرای چامسکی‌وار بیشتر قرابت دارد.

سمت (گلفام): در بین خود زبان‌شناسها هم این مسئله انتخاب از میان گرایشها هست؛ یعنی بسیاری از آنها که زبان‌شناسی محض (pure linguistics) کار می‌کنند نیز ممکن است اصلاً اعتنایی به صورت‌گرایی محض چامسکی‌یا، به طور خاص، برنامه‌کمینه‌گرایی او نداشته باشند. بنابراین منظور ما هم از اینکه «در آموزش زبان استفاده از زبان‌شناسی اجتناب‌ناپذیر است» این نیست که باید از همه گرایشها و نظریه‌های زبان‌شناسی استفاده کنند.

دکتر یارمحمدی: کاملاً درست است. همان‌طور که گفتم، اینکه در آموزش زبان به سراغ یک نظریه یا گرایش خاص مانند کمینه‌گرایی نرفته‌اند دلیل بر عدم نیاز ایشان به زبان‌شناسی نیست. تمام مفاهیمی که به کار می‌برند یا تدریس می‌کنند زبان‌شناختی است. حال ممکن است بعضی از این مفاهیم قدیمی‌تر و بعضی جدیدتر باشند و در استفاده از برخی مفاهیم نیز واقعاً «کوتاهی» کرده باشند.

در مورد جدایی دو رشته آموزش زبان و زبان‌شناسی - که اشاره کردید در ایران در حال وقوع است - باید نکته‌ای عرض کنم. در دانشگاه ایلینوی و در بسیاری دانشگاههای معتبر دنیا، شما سه بخش مجزای «زبان‌شناسی»، «زبان‌شناسی کاربردی» و «آموزش زبان» را ملاحظه می‌کنید و هر سه، مدرک دکترای هم می‌دهند اما با هم کاملاً همکاری می‌کنند. البته طبیعی است که کسانی در هر بخش یافت شوند که علاقه و تمایلی به موضوعات بخش دیگر نداشته باشند؛ مثلاً در ایلینوی کسی مثل کیسبرت که فقط واج‌شناسی زایشی کار کرده و به تحلیل زبانهای غریب و نامأنوس پرداخته اصلاً علاقه و توجهی به آموزش زبان ندارد؛ اما در همان جا کسی هم مثل کچرو هست که در هر سه حوزه دستی دارد.

سمت (غفار ثمر): بعضی می‌گویند سرفصلهای فعلی رشته آموزش زبان در ایران «زبان‌شناسی زده» است؛ یعنی دروس زبان‌شناسی زیادی در آن گنجانده‌اند. آیا جناب عالی که خود جزء طراحان این سرفصلها بوده‌اید این موضوع را قبول دارید؟

دکتر یارمحمدی: هر برنامه‌درسی برای رشته آموزش زبان در هر کجای دنیا - اعم از انگلیس، امریکا و استرالیا - یقیناً چند درس پایه زبان‌شناسی دارد. اگر مثال نقضی می‌شناسید به من نشان دهید. البته قبول دارم که برنامه‌های آموزشی ما اشکالاتی دارد، اما در اصل اینکه سرفصلهای زبان‌شناسی برای تعدادی رشته‌های مرتبط با زبان ضرورت دارد تردیدی نیست. همان‌طور که در رشته آموزش زبان فارسی به غیرفارسی‌زبانان این سرفصلها

را قرار داده‌اند، در آموزش زبان انگلیسی هم آنها را گنجانده‌ایم. در رشته «زبان و ادبیات فارسی» هم لازم است برخی دروس اصلی زبان‌شناسی مانند واج‌شناسی، ساخت‌واژه، نحو و گفتمان‌شناسی به دانشجویان آموزش داده شود و این کمبود در سرفصل‌های آن رشته کاملاً محسوس است.

اما مسئله این است که محتوای زبان‌شناسی‌ای که برای هر یک از این رشته‌ها تدریس می‌شود باید متفاوت باشد. من دیده‌ام که در رشته آموزش زبان انگلیسی در دوره دکتری «شیوه استدلال نحوی» هم درس می‌دهند. بارها به برخی همکاران گفته‌ام که این مطالبی که در این درس به دانشجویان رشته آموزش زبان انگلیسی یاد می‌دهید خیلی خاص و جزئی‌نگرانه (specific) است. متأسفانه برخی اساتید مفاهیمی از زبان‌شناسی را به دانشجویان این رشته‌ها درس می‌دهند که در بیرون دانشگاه به هیچ کارشان نمی‌آید و نمی‌توانند آنها را دنبال کنند. بدیهی است که این نارساییها را باید اصلاح کرد نه اینکه دروس زبان‌شناسی را به کل از سرفصل این رشته‌ها کنار گذاشت. در سرفصل این رشته‌ها باید جهت‌گیری «زبان‌شناسی کاربردی» باشد. شاید هم نوعی آموزش یا دوره‌ای آموزشی برای اساتید جوانی که قرار است زبان‌شناسی به دانشجویان این رشته‌ها درس بدهند لازم باشد.

سمت (غفار ثمر): آقای دکتر! آینده را چگونه می‌بینید؟ آیا تصور می‌کنید این دو رشته (آموزش زبان و زبان‌شناسی) در آینده در کشور ما به هم نزدیک‌تر و پیوسته‌تر می‌شوند یا گرایش به سمت جدایی بیشتر است؟

دکتر یارمحمدی: من فکر می‌کنم در کنفرانسها و انجمنها قدری تبعیضها و مسائل شخصی را باید کنار گذاشت. پیش از انقلاب، ما انجمن تأسیس کردیم و در آن همه را شرکت دادیم: از رشته زبان‌شناسی، زبان انگلیسی و ادبیات. البته از ادبیات «فارسی» کسی نبود و آن وقت ما را قبول نداشتند (گرچه الآن مخالفتشان کمتر شده است). ما همه به هم احتیاج داریم؛ حتی متخصصان زبان و ادبیات فارسی و عربی هم باید بیایند و در کنار هم نوعی داد و ستد علمی برقرار شود. در کنفرانسهای بین‌المللی مانند آیلا (AILA) هم این تنوع رشته‌ها را مشاهده می‌کنید.

به نظر من، جدایی موجود ساختگی است و در ذات این رشته‌ها وابستگی و پیوند هست؛ و چون این تفکیک مصنوعی است، دوست دارم امیدوارانه بگویم که با مبنا قرار گرفتن عقل در آینده این شکاف کمتر خواهد شد.

سمت (احمدی): اجازه بدهید فرمایشهای جناب عالی را این گونه جمع‌بندی کنیم: آموزش زبان به چند دلیل باید ارتباط خود را با زبان‌شناسی حفظ کند: (۱) پیش از آموزش هر پدیده، ابتدا باید فهمی علمی از ماهیت آن حاصل کنیم و ساختار آن را به‌درستی درک نماییم. (۲) در حین آموزش زبان دوم (به‌ویژه در آموزش بزرگسالان) ناچار از فرازبانی استفاده می‌کنیم که بسیاری مفاهیم زبان‌شناسی را در خود دارد. (۳) گرایشها و نظریه‌های زبان‌شناسی تماماً انتزاعی و به دور از عالم کاربرد نیستند بلکه در میان آنها مواردی (مانند نقش‌گرایی هیلیدی) هست که ماهیتاً به عالم واقع و حوزه کاربرد نزدیک‌ترند. پس باید جستجو کرد و این موارد را یافت. (۴) در مورد گرایشهای انتزاعی تر هم این وظیفه ماست که آن واسطه لازم برای پر کردن فاصله میان نظریه و عمل را بیابیم؛ زیرا آن نظریه‌هایی هم که امروزه کاربردهای عملی فراوانی یافته‌اند چه بسا که در آغاز انتزاعی جلوه می‌کرده‌اند و رفته‌رفته آن واسطه‌های لازم ایجاد شده است.

دکتر یارمحمدی: همین‌طور است. به عنوان مثال، مفاهیم اولیه دستور‌گشتاری در آموزش زبان به مقیاس وسیع راه پیدا کرده است و ما امروزه مثلاً transformation drill در آموزش زبان داریم. همچنین مفاهیم اولیه دستور‌گشتاری در برنامه‌ریزی درسی نیز وارد شده است؛ و این در حالی است که چامسکی مکرر گفته که بحثهای من به درد آموزش زبان نمی‌خورد.

سمت (احمدی): این چامسکی نیست که تعیین می‌کند! آرام آرام راه باز می‌شود.

سمت (گلفام): البته چامسکی اکراه دارد که اساساً وارد این بحث شود. نمی‌خواهد حوزه مطالعاتی خود را گسترده‌تر کند. این جبری هم که آقای دکتر یارمحمدی فرمودند طبیعی است: اول نظریه‌ای ظاهر می‌شود؛ یکی دو دهه طول می‌کشد تا به فهم عموم درآید و بعد تازه به دنبال کاربرد آن می‌روند.

سمت (احمدی): البته فقط نباید نگران انحراف آموزش زبانها از زبان‌شناسی بود. از این سو هم در میان برخی زبان‌شناسان گویی اصراری هست که به هیچ وجه با حوزه کاربرد کاری نداشته باشند و خود را همواره از آن دور نگاه دارند. استدلال هم می‌کنند که به لحاظ تاریخی مطالعات زبانی از زمانی «زبان‌شناسی» شد و به صورت یک شاخه از علم درآمد که هدف خود را در درون خود تعریف کرد و نه در بیرون خود. یعنی از زمانی که مطالعه زبان، به جای مطلوبیت تبعی، مطلوبیت ذاتی یافت و دیگر در خدمت فهم بهتر تعالیم دین، ادبیات، ترجمه یا آموزش زبان نماند. این اصولاً دیدگاه درستی است و

حفظ استقلال هر شاخه از علم البته ضروری است؛ اما نکته اینجاست که بسیاری از شاخه‌های مستقل علمی از رهگذر تعامل با رشته‌های دیگر و یا با عنایت به حوزه کاربرد، توسعه‌ها و گسترشهایی یافته‌اند و حتی از این طریق بر گنجینه نظریه‌ها و سرمایه‌های نظری خود نیز افزوده‌اند. مثلاً مفهوم مشتق در «ریاضیات» را نیوتن به هنگام مطالعه و محاسبه سرعت لحظه‌ای - که بحثی «فیزیکی» است - کشف کرد و این کشف برآمده از فیزیک، سنگ بنای مهمی شد برای «حساب دیفرانسیل و انتگرال» در ریاضیات. بنابراین به نظر می‌رسد «تعامل» منافاتی با حفظ استقلال نداشته باشد؛ و حفظ استقلال بیشتر به مرحله هدف گذاریها و اتخاذ نگرشها مربوط می‌شود. حال اگر زبان‌شناسی کاربردی را با مفهوم وسیعی که جناب عالی مطرح کردید در نظر بگیریم - که فکر می‌کنم علاوه بر آموزش زبان و ترجمه، زبان‌شناسی رایانه‌ای و برخی نظریه‌های نقد ادبی و کاربردهای طبی و حقوقی زبان‌شناسی و ... را هم دربر می‌گیرد - و آنگاه خود را به عنوان یک زبان‌شناس محض به کل بی‌نیاز از همه اینها بدانیم، چه بسا که خود را از سرچشمه‌هایی برای خلق نظریه‌ها یا میدانهایی برای محک زدن آنها محروم کرده باشیم.

دکتر یارمحمدی: تا آنجا هم که من اطلاع دارم و خود خوانده‌ام یا در کنفرانسهای بین‌المللی دیده‌ام این طور نیست که زبان‌شناسان بگویند ما هیچ کاری با حوزه کاربرد نداریم. بله، ممکن است کسانی را مثلاً در دانشگاه MIT ببینید که در عالم نظری محض کار می‌کنند. اما در بسیاری مواقع شما از «کاربرد» درس می‌گیرید و تئوری را رد یا تأیید می‌کنید. نمی‌شود کاربرد را از علم به کلی جدا کرد. در علوم دیگر هم این تفکیک صورت نگرفته. به نظر من ما هر کار که می‌کنیم در پس ذهنمان این است که به چه درد می‌خورد. هنر برای هنر، یا علم برای علم، و یا اینکه کسی بگوید من چیزی را کشف می‌کنم و هیچ نگاه به فایده عملی آن ندارم، معمولاً جزء موارد شاذ و نادر است.

سمت (گلفام): مشکل این است که دانشگاهیهای ما نحوه نگاه به موضوع مورد مطالعه خود را در جایی یاد نگرفته‌اند. فلسفه رشته‌ها را باید در دبیرستان یا در یک درس پیش‌نیاز دانشگاهی به افراد آموزش داد. دانشجو باید جایگاه موضوع خود و مرزبندی رشته‌ها را به نوعی فرا بگیرد و بیاموزد که تا کجا می‌تواند پیش برود و به کجاها نباید دست‌درازی کند.

سمت (غفار ثمر): استاد! تا اینجا فرمودید که آموزش زبان جزء زبان‌شناسی کاربردی است و وظیفه زبان‌شناسی کاربردی تدارک آن واسطه‌های لازم برای به عمل در

آوردن نظریه است. حال درباره سرفصلهای موجود، این سؤال مطرح است که آیا از یک دانشجوی کارشناسی ارشد آموزش زبان انتظار می‌رود که کار یک زبان‌شناس کاربردی را انجام دهد؟ آیا بهتر نیست به جای سرفصلهای زبان‌شناسی در رشته آموزش زبان، به سمت تخصصی کردن این رشته برویم؟ مثلاً معلمانی تربیت کنیم که فقط نوشتن یا فقط مکالمه یاد بدهند؟ سؤال را قدری اساسی‌تر مطرح کنم: در رشته آموزش زبان هدف از دوره‌های کارشناسی ارشد چیست؟ آیا قصد این است که صرفاً معلم زبان تربیت کنیم؟ یعنی کسانی که بروند سر کلاس و خوب زبان درس بدهند؟ یا اینکه می‌خواهیم افرادی را پیروانیم که واسطه و پلی میان نظریه و عمل باشند؟ و اگر هم معلم می‌شوند بتوانند نظریه‌های یاد گرفته شده را در محیط کاری خود بومی کنند (یعنی در عین حال که معلم‌اند، محقق و متفکر نیز باشند)؟

دکتر یارمحمدی: آیا این سه مطلب اخیر که فرمودید واقعاً قابل تفکیک است؟
سمت (غفار ثمر): برخی می‌گویند بله.

دکتر یارمحمدی: توجه بفرمایید. حتی در نظر بگیریم می‌خواهید معلمی تربیت کنید که تخصصش مثلاً فقط در آموزش نوشتن باشد. از زمان کاپلان که بلاغت مقابله‌ای (contrastive rhetoric) را مطرح کرد چه قدر اطلاعات مفید درباره شیوه نوشتن به دست آورده‌ایم. اگر از اینها بی‌خبر باشید نقص بزرگی است. حال این بلاغت مقابله‌ای خود جزء زبان‌شناسی کاربردی است. یا مثلاً چگونه می‌خواهید تعلیم نوشتن دهید اما به مفاهیمی مانند: supplementary sentence, concluding sentence, topic sentence اشاره نکنید؟! من فکر می‌کنم سه شقی که به آنها اشاره کردید جدایی‌ناپذیرند. به لحاظ امکان‌پذیری هم یک نفر می‌تواند هم به زبان‌شناسی مسلط باشد و هم زبان خارجی تدریس کند. کاری که خود ما کردیم و غیرممکن یا شاق نیست!

سمت (غفار ثمر): بالاخره هدف دوره کارشناسی ارشد رشته آموزش زبان چیست؟ تربیت معلم زبان یا تربیت زبان‌شناس کاربردی از نوعی که جناب عالی توصیف کردید؟

دکتر یارمحمدی: در کارشناسی ارشد آموزش زبان همه اینها باید باشد چون جدایی‌ناپذیرند. نمی‌توان صرفاً یک معلم زبان تربیت کرد که با نظریه‌ها و مفاهیم انتزاعی زبان‌شناسی بیگانه باشد.

سمت (غفار ثمر): آخر اگر بخواهیم فقط معلم زبان تربیت کنیم، مثلاً با همان

گرایش آموزش انشا، نیازی نیست مباحث پیشرفته و انتزاعی زبان‌شناسی را به او یاد دهیم. شاید در حد همان مفاهیم ابتدایی مانند جمله و فعل و فاعل و ... کفایت کند.

دکتر یارمحمدی: در آن صورت نوشتنی هم که او آموزش دهد معلوم است چه می‌شود! و بدیهی است که معلم ضعیفی خواهد شد؛ مثل این است که یک راننده تاکسی را از نیویورک بیاورید و از او بخواهید زبان انگلیسی یا انشای انگلیسی یادتان بدهد! یا مثال بهتر، که کلیاتی از فن آموزش و تدریس هم بداند اما با مفاهیم تخصصی زبان‌شناسی بیگانه باشد: چرا مثلاً یک معلم ریاضی یا زیست‌شناسی را از دبیرستانهای انگلستان نمی‌آورید به شما زبان انگلیسی یا انشای انگلیسی درس بدهد؟ اگر معلمی می‌خواهید که نظام‌مند و مبتنی بر اصول علمی نوشتن را به شما یاد دهد باید مباحث و مفاهیم زبان‌شناسی را به خوبی بداند و وقتی این مباحث را دانست می‌تواند در صورت لزوم یا فراهم شدن امکانات، درباره آنها یا عملی کردنشان «تحقیق» هم بکند یا حتی همان مباحث انتزاعی زبان‌شناسی را جداگانه درس هم بدهد. بنابراین نمی‌دانم چگونه می‌خواهید اینها را از هم جدا کنید.

سمت (گلفام): شاید در اینجا بتوان از زبان‌شناسی تعبیری را وام گرفت. سطوح کفایتی که در نظریه زبانی داریم در بحث آموزش زبان هم باید داشته باشیم. معلم اگر بخواهد به سطح کفایت تبیینی در امر آموزش هم دست یابد، باید پاسخ بسیاری از چراییها را بداند. اصلاً هدف از تأسیس دانشگاه و این رشته‌های دانشگاهی پرداختن به تبیین و پاسخ چراییها است.

سمت (غفار ثمر): ببینید آقای دکتر گلفام! من معمولاً در این باب، قیاس مهندس مکانیک و مکانیک تجربی را مثال می‌زنم. یک مکانیک در مدت زمان کوتاهی می‌تواند موتور ماشین را پایین بیاورد و دوباره سر هم کند، اما یک مهندس مکانیک ممکن است اصلاً نتواند این کار را بکند. در عوض مهندس مکانیک می‌تواند ماشینی طراحی کند که بازار جهانی را تسخیر کند. حال سؤال این است که در دوره کارشناسی ارشد آموزش زبان ما باید به قابلیت‌هایی از نوع اول (یعنی مکانیک تجربی) بیندیشیم یا از نوع دوم (یعنی مهندس مکانیک)؟

سمت (گلفام): با توضیحاتی که آقای دکتر یارمحمدی دادند ما باید به نوع دوم بیندیشیم؛ والا باید قائل باشیم به اینکه هر کسی که به هر صورت زبان انگلیسی یاد گرفته، مثلاً یک راننده تاکسی انگلیسی‌زبان هم، می‌تواند انگلیسی تدریس کند.

دکتر یارمحمدی: البته من نمی‌دانم که این تمثیل (analogy) آقای دکتر غفار ثمر

آیا واقعاً در بحث ما نیز به کار می‌آید یا خیر. من معتقدم در هر شغل و حرفه و رشته‌ای سه چیز لازم است: اطلاعات نظری، مهارت در کاربرد (skill) و هنر خاص آن موضوع. هنر را این‌گونه تعریف می‌کنم که اگر چند راه مختلف در برابر فرد قرار گیرد، استعداد انتخاب بهترین راه را داشته باشد. اما بسته به نوع حرفه ممکن است درجات اهمیت این سه عامل فرق کند؛ مثلاً در رانندگی یا دوچرخه‌سواری ممکن است مهارت عملی بیش از اطلاعات نظری یا هنر مورد نیاز باشد. اما بالاخره به آن دو هم نیاز هست. حال در آموزش زبان هم به هر سه اینها نیاز داریم و با آنچه شما فرمودید گویی می‌خواهید این سه را از هم جدا کنید. عده‌ای از دانشجویان در جنبه هنری قوی‌ترند، عده‌ای در جنبه نظری و گروهی در مهارت عملی. ما باید در تدوین سرفصلهای دانشگاه این امکان بروز استعدادهای را برای دانشجویان فراهم آوریم و بینیم هر یک از کدام شاخه سر می‌کشد. *individualized instruction* در چنین شرایطی مصداق می‌یابد. در قرن بیستم، زمانی تخصصی شدن محض مطلوب بود اما اخیراً با سر بر آوردن شاخه‌های میان‌رشته‌ای (*interdisciplinary*) گویی نوعی جامعیت در علوم باز هم مطرح شده است؛ البته طبیعتاً نه از نوعی که در دنیای قدیم رایج بود.

سمت (احمدی): آقای دکتر! به حوزه‌های مطالعاتی خود حضرت‌عالی باز گردیم. درباره انتخاب «زبان‌شناسی مقابله‌ای» در ایندیانا مطالبی فرمودید. حال بفرمایید که در موضوعاتی که پس از بازگشت به ایران محور مطالعه خود قرار داده‌اید، مانند «کاربردشناسی زبان» و «گفتمان‌شناسی انتقادی»، آیا گوشه چشمی به آموزش زبان داشته‌اید؟

دکتر یارمحمدی: بله؛ من هر کاری که کرده‌ام «زبان‌شناسی مقابله‌ای» و «آموزش زبان» را مد نظر داشته‌ام.

سمت (احمدی): معلم درس «گفتمان‌شناسی انتقادی» چگونه می‌تواند از محتوای این درس در آموزش زبان یا تدریس برای دانشجویان رشته آموزش زبان استفاده کند؟

دکتر یارمحمدی: اگر ما این موضوع را از گفتمان‌شناسی انتقادی بپذیریم که هر چه در زندگی ما هست و می‌نویسیم و می‌گوییم مؤثر در مناسبات قدرت است (گرچه این فرض خود جای بحث و تردید دارد)، آن وقت آن‌گونه که فرکلاف می‌گوید وظیفه ما آگاهی‌بخشی (*generating awareness*) و توانایی‌بخشی (*empowerment*) است و در نتیجه باید تمام مطالب آموزشی و دست‌کم آنهایی را که از خارج می‌گیریم با این دید نگاه و

تحلیل کنیم و بعد به خورد دانش آموزان و دانشجویان بدهیم و ایشان را هم آگاه کنیم که چه خبر است. در مورد رسانه‌ها (media) هم همین‌طور.

اخیراً یک رساله دکتری در این زمینه به راهنمایی این‌جانب دفاع شد که در آن کتب انگلیسی‌دانشگاهی و قبل از دانشگاه و نمونه‌هایی را هم که از خارج آمده تحلیل کرده بودند و به دنبال آن چیزی رفته بودند که زیر زبان نهفته است؛ چون می‌گویند زبان بیش از آنچه آشکار می‌کند پنهان می‌سازد. ما باید این پنهانها را آشکار کنیم. اینکه ما و بخش وسیعی از عالم از تبلیغات و چیزهایی که دریافت می‌کنیم در حال مسموم شدن و کشیده شدن به طرف غرب هستیم، ریشه‌هایی در زبان و آموزش آن دارد که باید آنها را کشف کرد؛ و این یعنی کاربرد گفتمان‌شناسی انتقادی در آموزش زبان.

سمت (احمدی): این بسیار مهم است و در سیاست‌گذاری‌های فرهنگی هم باید لحاظ شود.

سمت (گلفام): بسیار هم گسترده است و نه فقط به یک رشته خاص بلکه به کل سطوح دانشگاهی مربوط می‌شود و در برنامه‌ریزی زبان (language planning) هم - البته اگر چنین چیزی در ایران داشته باشیم! - بسیار اهمیت دارد.

دکتر یارمحمدی: بله، همین‌طور است. در مورد رسانه‌ها هم این مسئله هست. رسانه‌ها اصلاً زندگی ما و ذوق نسل جدید را به کل تغییر داده است. بگذریم. به هر حال من به «گفتمان‌شناسی انتقادی» از منظر آموزش زبان نگاه می‌کنم. مقاله‌ای هم که امسال در کنفرانس زبان‌شناسی عرضه کردم (و در مجموعه مقالات کنفرانس چاپ شد) مقایسه فارسی و انگلیسی بود و در آن، بررسی برخورد فرهنگ‌های ایرانی و انگلیسی و امریکایی از منظر مناسبات قدرت صورت گرفته است و اینکه هر کدام چه قدر و چگونه پنهان‌کاری می‌کنند. این مباحث گفتمان‌شناسی انتقادی هم فکر می‌کنم از زمانی آغاز شد که غریبه‌ها گرفتاری‌های امروز ما را پیدا کرده بودند؛ از زمان مکتب فرانکفورت و ظهور میشل فوکو و بروز جنگ‌ها و رقابت‌های سیاسی و ...

سمت (احمدی): اگر در گروه‌های آموزش زبان تدریس درس «نحو» یا «شیوه استدلال نحوی» را به جناب عالی واگذار کنند، چه موضوعاتی را انتخاب می‌کنید که برای دانشجویان این رشته هم کاربردی باشد و هم جذاب؟ این را از آن جهت می‌پرسم که نحو امروزه اصلی‌ترین و شاید انتزاعی‌ترین حوزه زبان‌شناسی نظری است.

دکتر یارمحمدی: من آن وقتها که مدل Aspects چامسکی را درس می‌دادم، کتاب

تامس با عنوان: *Transformational Grammar and the Teaching of English* را هم در کنارش تدریس می کردم؛ یعنی نشان می دادم که این فرمولهای دستور گشتاری در آموزش زبان هم به کار می آید. البته بعدها این نظریه را رها کردم و رفتم سراغ زبان شناسی نقش گرا.

سمت (احمدی): یعنی الان اگر بخواهید از میان نظریه های زبان شناسی برای دانشجویان آموزش زبان گزینشی بکنید زبان شناسی نقش گرا را انتخاب می کنید؟

دکتر یارمحمدی: بله، الان نقش گرایی هیلیدی را با دانشجویان «آموزش فارسی به غیر فارسی زبانان» در درس نحو کار می کنم؛ گرچه در سرفصل دروسشان چیز دیگری است. به عنوان تکلیف هم از دانشجویان خواسته ام که جنبه های مختلف این نظریه مانند interpersonal aspect را در تحلیل زبان فارسی به کار گیرند تا نهایتاً بتوانیم یک دستور نقش گرا برای زبان فارسی بنویسیم. در کل من فکر می کنم زبان شناسی نقش گرا از صورت گرا کاربردی تر است.

سمت: استاد از جناب عالی سپاس گزاریم و این گفتگو به واقع یک کلاس درس

بود برای ما.